جلسه 740

چهارشنبه 13/02/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در روایاتی بود که در رابطه با تفسیر قرآن و یا فهم معانی قرآن وارد شده بود که استفاده می شد که تفسیر قرآن و فهم معانی قرآن مختص به اهل بیت است.

برخی از روایات را در این رابطه خواندیم.

از جمله این روایات، روایتی است که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که: إن علم القرآن لیس یعلم ما هو الا من ذاق طعمه فاطلبوا ذلک من عند اهله فإنهم خاصة نور یستضاء به و ائمة یقتدی بهم. علم قرآن را نمی داند مگر کسی که طعم قرآن را چشیده است که آنها ائمه علیهم السلام هستند.

در روایت عبیدة السلمانی دارد که: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: لا تفتوا الناس بما لاتعلمون. گفتند: فما نصنع بما قد خبّرنا به فی المصحف، آیاتی که در قرآن هست و ما می دانیم به آنها هم ما فتوی ندهیم؟ قال علیه السلام یسئل عن ذلک علماء آل محمد علیهم السلام، که ظاهر این است که از اهل بیت علیهم السلام سؤال کنید.

یا صدوق در امالی نقل می کند از ابن عباس از نبی اکرم: إن الله انزل علیّ القرآن و من ابتغی علمه عند غیر علی هلک. علم قرآن را کسی در نزد غیر علی جستجو کند هلاک می شود.

یا در آن روایتی که امام صادق علیه السلام به ابی حنفیه فرمود: ما ورثک الله تعالی من کتابه حرفا. تو چه جور می گوئی من تفسیر می کنم قرآن را، در حالی که خدا علم یک حرف از قرآن را هم به تو نداده است.

خب شکی نیست که ابوحنیفه انسان ملایی بود، علمش را که نمی شود انکار کرد. امام صادق به ابوحنیفه بفرماید که خداوند علم یک حرف از قرآن را هم به تو یاد نداد، به عرف عام دیگر چه باید بگویند.

این مجموعه روایاتی بود که در رابطه با تفسیر یا فهم قرآن مطرح شده بود.

اما جواب از این روایات:

جواب اول: که شیخ انصاری هم فرموده است: تفسیر یعنی کشف قناع، یعنی پرده برداری از معانی قرآن. اگر ظهوری در قرآن باشد که پرده ندارد.

اقول: ما این را قبول نداریم. ما عرض مان این است که روایات قسم سوم که لفظ تفسیر ندارد، در إنما یعرف القرآن من خوطب به، یا والله ما ورّثک حرفا منه در اینکه لفظ تفسیر نیست.

بله اولش قتاده هم گفت من تفسیر می کنم قرآن را. ولی امام به او نفرمود لاتفسر القرآن. امام به او فرمود: ویحک یا قتادة إنما یعرف القرآن من خوطب به. قرآن را اصلا کسی غیر از ما اهل بیت نمی فهمد. یا به ابوحنیفه هم وقتی گفت من تفسیر می کنم قرآن را فرمود: خداوند حتی علم یک حرف از قرآن را هم به تو نداده است.

علاوه کی می گوید تفسیر بر استظهارات از قرآن صادق نیست؟ مگر همه استظهارات قرآنی برای عرف عوام واضح است؟ بله یک کلامی که برای عرف عوام واضح بوده، به این تفسیر نمی گویند که ما بیائیم مطلب واضح را برای عرف عوام بیان کنیم. این نامش تفسیر نیست. اما مگر عرف عوام متوجه قرائن حتی متصله در آیات می شوند؟ فضلا از قرائن منفصله. اگر اینطور بود پس چرا نزاع می شد بین مفسرین در تفسیر آیات قرآن؟ این برای این است که یک کار تخصصی است که انسان ملتفت بشود به ظرائف آیه و مراد از آن را تبیین کند. ولو استظهار می کند از آیه، اما استظهار با التفات به قرائن متصله. اگر این نامش تفسیر نیست پس تفسیر چست.

وانگهی عرض کردم استظهار گاهی با توجه به قرائن منفصله و با جمع عرفی بین آیات محقق می شود. اینکه دیگر مسلم تفسیر است. در یک جای قرآن فرموده مطلقات عده دارند، آدم برای اینکه تفسیر کند این آیه را ونفی عده کند از زنان غیر مدخول بها، مجبور است که آیه دیگر را هم لحاظ کند که می گوید زنان غیر مدخول بها را اگر طلاق دادید عده ندارند. خب باید دو تا آیه را کنار هم بگذارد تا بتواند تبیین کند مراد از قرآن را. این هم یک نوع استظهار هست. قطعا اینها تفسیر است.

جواب دوم: ما به نظرمان راجع به قسم اول که بحث تفسیر به رأی بود بهتر است اینجور جواب بدهیم، بگوئیم: تفسیر به رأی یعنی تفسیر به استناد آراء وسلائق شخصیه. در مقابل استظهار از قرآن.

یک وقت ما با حذف آراء شخصی مان می رویم سراغ قرآن ببینیم خدا چه می فرماید. یک وقت رأی شخصی مان را اصل قرار می دهیم می رویم قرآن را بر اساس آن رأی شخصی مان تفسیر می کنیم. در نهج البلاغه در رابطه با امام عصر صلوات الله علیه می فرماید: یعطف الهوی علی الهدی إذا عطفوا الهدی علی الهوی ویعطف الرأی علی القرآن إذا عطفوا القرآن علی الرأی.

بعد از اینکه مردم قرآن را عطف می کردند به رأی خودشان، یعنی محور رأی خودشان بود، قرآن را به گونه ای معنا می کردند که با رأی خودشان سازگار باشد، اما امام عصر سلام الله علیه که تشریف می آورند یعطف الرأی علی القرآن، قرآن را محور قرار می دهند و رأی را تابع قرآن. تفسیر به رأی یعنی عطف القرآن علی الرأی، که انسان ارجاع بدهد آیات قرآن را به رأی خودش وبه گونه ای اینها را معنا کند که طبق هوی وهوس وظن و گمان آن رأی را انتخاب کرده است. قرآن را بر اساس آن رأی توجیه بکند. این می شود تفسیر به رأی.

اگر کسی بگوید اطلاق دارد تفسیر به رأی.

می گوئیم لااقل مقتضای جمع بین این روایات و بین آن روایات عرض احادیث بر کتاب وامر به رجوع به ظواهر کتاب، مقتضای جمع عرفی این است که ما بگوئیم مراد از تفسیر به رأی این است که عرض کردیم.

یک احتمالی هم آقای صدر برای تفسیر به رأی دارد، می فرماید: رأی یک اصطلاحی شده بود در زمان امام صادق علیه السلام، می گفتند اهل الرأی در مقابل اهل الحدیث و اهل السنة، برخی اهل رأی بودند مثل ربیعة الرأی، ابوحنیفه. اینها می گفتند هر کجا نص قاطع نداریم با استحسان و با مصالح مرسله و با قیاس که نام این را می گذاشتند رأی، کشف می کنیم حکم شرعی را.

در مقابل که در خود اهل سنت هم بودند افرادی مثل احمد بن حنبل به اینها می گفتند اهل الحدیث و اهل السنة، اینها می گفتند ما تابع حدیث هستیم، ولو خود اینها گاهی از جهاتی وضعشان بدتر بود و متعصب تر بودند ولی بالاخره شعارشان شعار اتباع حدیث بود. ائمه علیهم السلام هم در مقابل اصحاب رأی موضع می گرفتند. اینکه در روایت هست راجع به افتاء به رأی، یا حتی یک جایی یک کسی به امام علیه السلام عرض کرد که أ رأیت، در این حدیث است که امام علیه السلام فرمود ما که رأی نداریم، أ رأیت ایهام این را دارد که رأی شما چیست، ما که رأی نداریمۀ، ما هر چه می گوئیم از طرف خداست. رأی به معنای اجتهاد ظنی، یعنی استناد به تخمینات و استحسانات بوده است. وقتی در این محیط بگویند من فسر القرآن برأیه ظهور پیدا نمی کند در معنای لغوی رأی، بلکه ممکن است به معنای همین تفسیر به رأی یعنی تفسیر بر اساس استحسان و قیاس باشد.

فرموده: نگوئید معنای لغوی رأی این نیست، حالا گاهی استعمال می شود در این معنای استناد به تخمین وظن، اما معنای لغوی رأی که این نیست، اصل عدم نقل از معنای لغوی است.

آقای صدر می فرماید: این اصل عدم نقل اصل عقلائی است، استصحاب که نیست، استصحاب که اعتبار ندارد چون مثبت می شود اگر بخواهیم ظهور را با استصحاب اثبات کنیم. اصل عقلائی هم در جائی جاری می شود که در رابطه با یک لفظی توتّر و نابسامانی به وجود نیاید. اگر یک لفظی یک مقداری شیوع پیدا کرد استعمالش در یک معنایی، اما شک می کنیم که این شیوع به حدی بود که آن را از معنای اصلی اش به معنای جدید منتقل کند یا نه، عقلاء کی بناء می گذارند بر عدم نقل؟ در شرائط عادی که نقل ثابت نیست و توتّر در این لغت هم ثابت نیست یعنی یک نابسامانی خاصی پیدا بشود مثل همین شیوع استعمال در یک معنای جدید، ولو شک داریم هل صار ظاهرا فیه أم لا، اما دیگر نمی توانیم اصل عقلائی عدم نقل جاری کنیم. (که البته ما اصل کبرای اصالة عدم النقل را منکر شدیم گفتیم برمی گردد به اطمینان و وثوق به عدم نقل). چون طبق این بیان آقای صدر اصالة عدم النقل جاری نمی شود لذا ایشان می فرماید بنابراین احتمال می دهیم من فسر القرآن برأیه به معنای همین رأی استحسانی و تخمینی باشد. که دیگر ربطی به بحث ما ندارد. بحث ما عمل به استظهارات قرآنی است.

اقول: این فرمایش آقای صدر یک اشکالی دارد وآن اینکه از پیامبر اکرم روایاتی نقل شد که من فسر القرآن برأیه فلیتبوأ مقعده من النار. واحتمال اینکه نقل به معنا شده که بگوئیم پیغمبر لفظ دیگری فرمود منتهی زمان ائمه علیهم السلام نقل به معنا شد طبق همان اصطلاح جدید، شبیه آنچه در إنما اقضی بینکم بالبینات والایمان، شاید پیامبر فرموده باشد إنما اقضی بینکم بشاهدین عدلین، شاید اینجور باشد، ولی چون بینه در زمان امام صادق علیه السلام ظهور پیدا کرده بود در شاهدین عدلین وقتی امام علیه السلام کلام پیغمبر را نقل به معنا کرد آمد آن لفظ بینه را که ظهور پیدا کرده بود در شاهدین عدلین بکار برد. والا بینه در زمان پیغمبر که ظهور در شاهدین عدلین نداشت. کسی بگوید اینجا هم هیمنطور است، امام که می گوید من فسر القرآن برأیه از پیامبر نقل کرد ولکن با اصلاح جدید نقل به معنا کرد.

این خلاف ظاهر است. این حدیث بین عامه وخاصه از پیامبر معروف است، واین خلاف ظاهر است جدا که بگوئیم ائمه علیهم السلام نقل به معنا کرده اند در حالی که حیث اینجور نبود. ولذا این بیان آقای صدر قابل مناقشه است.

عمده همان چیزی است که ما عرض کردیم، که فسر القرآن برأیه یعنی طبق رأی مسبقش وسلیقه شخصی اش می آید قرآن را جستجو می کند تا دلیل پیدا کند بر مدعای خودش. دنبال فهم قرآن نیست، دنبال سوء استفاده از قرآن است به نفع اهداف خودش. که شما می بینید کسانی که دم از اسلام می زنند چه در شیعه و چه در سنی و می خواهند اسلام را به نحوی معرفی کنند که با فرهنگ غرب جور بیاید. کتاب نوشته مؤلف عربی که السرق والسارقة فاقطعوا ایدیهما می گوید فاقطعوا ایدیهما به معنای قطع ید نیست، بلکه یعنی دستشان را از دزدی قطع کنید کاری کنید که اینها دیگر دنبال دزدی نروند. چون برایش سخت است که اسلام قطع دست دزد را مطرح کند وآن برای زمان ما هم باشد که دنیا به ما می خندد، ولذا برای اینکه دنیا به ما نخندد بیائیم خودمان به خودمان بخندیم. یا بعضی از تفسیرهایی است که متأسفانه بعضی از روحانیون در ایران نوشته اند که پر است از تفسیر به رأی. آمده قضیه گاو بنی اسرائیل را نقل می کند می گوید قلنا اضربوه ببعضها، گوساله را سر بریدند، بعد می گوید آنهایی می گویند دم گوساله را زدند به مرده و مرده زنده شد اینها اسرائلیات است، این حرفها نیست. قلنا اضربوه ببعضها یعنی ضرب الحساب بعضه ببعض، گوساله را سر بریدند بعد گفتیم حساب کنید خدا اینطور مرده ها را زنده می کند. بنده خدا، اینکه مردن بود زنده کردن نبود. شما گوساله را کشتید برای اینکه به مردم بگوئید حساب دستتان بیاید خدا اینجوری مرده ها را زنده می کند، این هم شد تفسیر قرآن!. برای اینکه می خواهد یک مقدار از کارهای خارق العاده ای که در قرآن هست کم بکند که خیلی هم قرآن حرفهای غیر عادی نزند هر جا می رسد بگوید کار خارق العاده ای شد سعی می کند اینها را کم بکند. این هم می شود معنا کردن آیه. یا والسابقات سبقا فالمدبرات امرا، معنا می کند آنهایی که پیشتاز بودند در انقلاب آنها باید کارها را دست بگیرند. این چه ربطی دارد به آیه؟ مرحوم آقای مطهری که دل خونی داشت از این افراد مقدمه ای نوشته در کتاب مادی گری، آیاتی را نقل می کند که بعضی از گروهکهای منحرف تفسیر کرده بودند، مثلا فانفقوا من قبل أن یأتی یوم لا بیع فیه و لا خلال، اینجور معنا کرده اند که انفاق کنید اموالتان را قبل از اینکه زمانی برسد که جامعه بی طبقه بشود، دیگر در آن جامعه بی طبقه مالکیت شخصی نیست بیع و شرائی نیست. قبل از اینکه به آن طبقه بی طبقه برسیم انفاق کنید.

اینها می شود تفسیر به رأی، بعضی ها خیلی شنیع است بعضی با یک غلظت کمتری بعضی از تفاسیری که ما می گوئیم گاهی اینجور است. منتهی بعضی ها معذورند خدا می بخشد ولی کار، کار درستی نیست. این می شود تفسیر به رأی.

خب چکار کند انسان که تفسیر به رأی نکند؟ معمولا پیش فرضهایی در ذهم انسان هست، این خیلی سخت است که مثل علامه حلی بحث منزوحات بئر را که دنبال می کرد گفت نکند چون من خودم مشکل پیدا می کنم اگر قائل بشویم به وجوب نزح در افتادن نجاست در آب چاه، من به این خاطر دنبال این هستم که بگویم آب چاه معتصم است. دستور داد چاه خانه را پر کردند. آنوقت بدون حب و بغض نشست فکر کرد که حکم شرعی را کشف کند. این کار سختی است. اصلا بعضی ها می گویند طبق این نظریه هرمونوتیک که اصلا فهم ما از هر کلامی ناشی است از پیش داوری ها و توقع های ما. البته این قطعا بطور کلی حرف باطلی هست ولکن بی تأثیر نیست ذهنیت و مرتکزات انسان در فهم کلمات. اما باید سعی کرد انسان آن چیزی را که تشخیص می دهد که ربطی به این کلام ندارد وپیش داوری های خودش هست آنها را نادیده بگیرد. البته مراد از آن رأی رأیی است که پشتوانه معتبری ندارد، والا اگر یک دلیلی معتبری داریم ارتکاز قطعی عقلائی داریم یا نص معتبر داریم، آنها در فهم از آیات و روایات قطعا تأثیر خواهد داشت وآن را عنوان تفسیر به رأیه نمی گویند. تفسیر به رأیه ظاهرش یعنی رأی خودمان یعنی رأی شخصی مان نه فهم عرف عام و یا بر اساس نص صحیح یا دلیل عقلی واضح انسان قرآن را تفسیر کند این مصداق من فسر القرآن برأیه نخواهد بود. این راجع به قسم اول.

اما قسم دوم روایات که گفته اند تفسیر نکنید قرآن را مگر از طریق اهل بیت بشنوید: انصاف این است که شامل استظهارات دقیقه از قرآن می شود. واین روایات هم زیاد بود، کم نبود که ما بگوئیم اینها ضعف سند دارند و لذا معارضه نمی کند با روایاتی که اثبات می کند حجیت ظواهر قرآن را، وچون ضعف سند دارند پس ردع نمی کنند از بناء عقلاء بر حجیت ظهورات. نه اینها روایات زیادی بودند که علم به صدور بعضی از اینها حاصل می شود.

ولی ما جمع که بکنیم بین این قسم دوم از روایات وآن روایات عرض بر کتاب، می بینیم اینها تعارض بالتباین ندارند، قابل حملند این قسم دوم بر همان تفسیر به رأی وآن تفسیرهایی که بدون مراجعه به قرائن منفصله در آیات روایات می خواهد بشود. اما روایات عرض بر کتاب می گوید اگر یک ظهوری بود و فحص از قرائن منفصله در آیات وروایات کردید وقرینه ای برخلاف پیدا نکردید احادیث ما را بر آن آیات اخذ کنید. خب این قرینه می شود که بگوئیم مراد تفسیر به ردی است یا تفسیر مع الاستغناء از غیر قرآن.

سؤال وجواب: ما عرض کردیم تفسیر شامل استظهارات علمیه که با تدقیق در قرائن متصله و منفصله هست تفسیر بر این صادق است.

عمده در مقام روایات قسم ثالث است که اصلا در آنها لفظ تفسیر هم نیست، آنها را بررسی کنیم:

مرسله معلی بن خنیس که دلالتش خیلی روشن است، عمده اشکالش ضعف سندش هست، ولی دلالتش خوب است، لیس شیء ابعد من قلوب الرجال من تفسیر القرآن وفی ذلک تحیر الخلائق اجمعون الا من شاءالله. که مشخص است با قرینه ذیل مراد اهل بیت هستند. اگر سندش هم خوب بود می گفتیم به قرینه روایات عرض بر کتاب تفسیر وفهم کل قرآن. نگوئید در این روایت هم لفظ تفسیر آمده. چون ولو در این قسمتش لفظ تفسیر آمده اما در ادامه اش می گوید إن هذا القرآن امثال لقوم یعلمون دون غیرهم ولقوم یتلونه حق تلاوته، و اما غیرهم فما اشد اشکاله علیهم و ابعده من مذاهب قلوبهم، تا می رسد که: و إنما اراد الله بتعمیته یعنی پنهان کردن قرآن از فهم مردم، إنما اراد الله بتعمیته أن ینتهوا الی طاعة القوام بکتابه و الناطقین عن امره و أن یستنبطوا ما احتاجوا الیه من ذلک عنهم لا عن انفسهم. این ظاهرش این است که معرفت قرآن مختص به اهل بیت است. ولکن سند ضعیف است و مقتضای جمع عرفی با روایات عرض بر کتاب هم این است که ما بگوئیم مراد معرفت کل قرآن است. برای اینکه روایات عرض بر کتاب می گوید مردم هم می توانند قرآن را بفهمند فی الجمله. این موجبه جزئیه است.